ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحرا

الحمد للہ و المنة کہ رسالہ شریفہ و عجالہ منیفہ موسومہ بہ

زبدة العروض

من تالیفات

عالی جناب مستغنی الالقاب مشتری درایت مریخ رایت سلالة الاعاظم علالة الافاخم
سمو المکان جناب نواب سید احمد حسین خانصاحب بہادر المتخلص
بہ سالک اسکنہ اللہ فی فرادیس الجنان خلف اصغر عالیجناب نواب ولد صاحب مغفور

حسب الحکم

جناب نواب سید بنیاد حسین خانصاحب بہادر المتخلص بہ جاہ خلف الصدق
مؤلف این رسالہ باسعد آوان و احسن عنوان

بسم الله الرحمن الرحیم

اللّٰهمّ یا مُلهم العرب والعجم ویا جاعل الشّعر من الحکم صلّ علیٰ
رسولک الذی هو سبب لخلقة الافلاک و وتد لتشئین
ارکان خیام لولاک وآله الذین هم منابع بحور الایمان سیّما
وصیه بلا فاصلة ذی الجود والاحسان صلوٰة موزونة
متصلة مقرونة **امّا بعد** این رساله ایست موسومه زبدة **العروض** که باستدعای
بعض طلّاب ومُخلّص احباب بکمال وضوح واختصار نوشته شد و مرتّب کرده شد بر مقدمه
و پنج باب وانا السّیّد احمد حسین المتخلّص بسالک حفظه الله عن المهالک
مقدمه در تعریف علم عروض و وجه تسمیه و علت غائی و موضوع و واضع آن و تعریف
شعر **باب اول** در بیان کیفیت قرض الشعر یعنی تقطیع بیت و اسامی ارکان و
اجزای ارکان حسب اصطلاحِ عروضیان و بیانِ اجمالی اقسامِ شعر **باب دوم**
در بیان اصولِ ارکان و تعداد بحور و اسما و اوزان سالمهٔ آنها و بیان اشتراک آنها یعنی

بیان

میانِ عرب و عجم یا اختصاص آنہا بہ یکے **باب سوم** در بیان تعداد زحافات و معانی آنہا **باب چہارم** در بیان اوزان بحور مزاحفۂ مروّجہ کہ اساتذہ در آنہا شعر گفتہ اند و فروع اصول عشرہ بتمامہا **باب پنجم** در بیان اوزان رباعی **مقدمہ** در تعریف علم عروض و علت غائی و موضوع و واضع آن و تعریف شعر بدانکہ عروض علمیست کہ بحث کردہ می شود دران از وزن شعر کہ صحیح است یا سقیم و شعرہا باین علم عرض کردہ می شود بجہت امتیاز موزون از ناموزون پس عروض بمعنی معروض شد و ہمین ست وجہ تسمیہ اش بعلم عروض یا اینکہ عروض اسمی ست از اسماے مکۂ معظمہ و الہام عروض ہم آنجا شدہ است شاید بدین سبب عروضش نامیدہ باشند تسمیۃ المظروف باسم الظرف و وجوہ دیگر ہم ذکر کردہ اند و علت غائے ادراک وزن حقیقی و غیر حقیقی و امتیاز موزون از ناموزون ست و موضوعش شعر ست من حیث الوزن و واضعش خلیل بن احمد ست کہ در مکہ بدان ملہم شدہ و شعر کلامی ست موزون مقفّٰی کہ بقصد متکلم صادر شدہ باشد و بعضے قید مقفّٰی بودنش داخل تعریف ندانستہ اند و ہمین را سکاکے در مفتاح ترجیح دادہ است و بعضے دیگر قصد متکلم را ہم لازم نمیدانند و ہو المرجح من وجوہ **باب اول** در بیان تقطیع و اسامی ارکان و اجزای ارکان حسب اصطلاح عروضیان و بیان اجمالی اقسام شعر تقطیع در لغت پارہ پارہ کردنست و در اصطلاح اجزاے بیت را از ہم جدا کردہ بارکان بحر برابر کردنست بنہجیکہ متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن بیاید و اتفاق در نوع حرکت لازم نیست و در تقطیع حروف ملفوظہ معتبر ست نہ مکتوبہ ہمچو آدم بیک الف بروزن فعلن و داؤد بیک واو بروزن مفعول در کتابت اگرچہ یک الف و یک واو است اگر در تلفظ دو الف و دو واو ست پس ہمان معتبر باشد و گاہی حرکت را بجای حرف و گاہے حرف را بجاے حرکت می شمارند موافق تلفظ و اگر اجتماع ساکنین در وسطِ

مصرع واقع شود دو ساکن اول حرف مد و دوم نون باشد ثانی ساقط شود در تقطیع واگر ساکن
ثانی نون نباشد یا اولین حرف مد نباشد یا انتفای هر دو باشد ساکن ثانی متحرک شود در تقطیع همچو
یار جو وامن جو و شکر گو بر وزن فاعلن ومثال اکثر اینها این بیت حکیم اسدی ست
ز شوق لبش خون همی خورد دل ٭ دو تا گشته زلفش همی برد دل ٭ تقطیعش ز شوقی
فعولن لبش خو فعولن همی خر فعولن د دل فعل دو تا گش فعولن ته زلفش فعولن همی بر فعولن د دل
فعل واگر دو ساکن در آخر مصرع جمع شوند هر دو را بحال میگذارند خواه اول مده و دوم نون
باشد و خواه غیر آن چنانچه بیت انوری غلط راسوخت حکمت بر در سهو ٭ چرا راسوخت
امرت بر سیر چون ٭ تقطیعش مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل باشد واگر دو ساکن بعد حرف مد
در وسط مصرع باشد یعنی سه ساکن جمع شوند دوم متحرک وسوم ساقط گردد چون کار و بار کش
بر وزن فاعلاتن و در آخر مصرع یکی را از سه ساکن ساقط کنند و باقی را بحال گذارند یعنی دوم
را حرکت بدهند و الف وصل اگر ملفوظ نشود و ما قبل او ساکن باشد در تقطیع ساقط میکنند و
حرکتش را بما قبلش میدهند واگر ملفوظ باشد ساقط نشود و هائی که و چه بحساب حروف نیست
بلکه محض برای اظهار حرکت ست و های گریه و خنده و بسته و رفته اگر در آخر مصراع ست
ناچار ست از اشباع و حرفی به سبب اشباع پیدا میشود واگر در وسط مصراع ست پس اگر ما قبل
ها را اشباع نمیکنند در تقطیع نمی آید واگر برا و همزه را بنویسند بضرورت اضافت متحرک خوانند
یک حرف محسوب می شود واگر همزه را اشباع کنند دو حرف پیدا می شود یکی همزه ویکی
از اشباع همچو خندهٔ گل فاعلاتن پس بخوبی ظاهر شد که های خنده و گریه هم همان هاست
که محض برای اظهار حرکت ست و میر شمس الدین فقیر در حدائق نوشته است که های خنده و گریه
گاهی بجای یک حرف و گاهی بجای دو حرف در تقطیع می آید فقد برا ما آنها که

ارکان پس رکن اول مصراع اول را صدر و آخرش را عروض و رکن اول مصراع دوم را ابتدا
و آخرش را ضرب و اواسط هردو را حشو خوانند و اجزاے ارکان سه تاے باشد سبب
و وتد و فاصله سبب کلمهٔ دوحرفی ست اگر آخرش ساکن باشد خفیف ست والا ثقیل و وتد
کلمهٔ سه حرفی ست اگر وسطش ساکن باشد مفروق و اگر آخرش ساکن باشد مجموع نامند و فاصله
صغری باشد و کبری اگر کلمهٔ چهار حرفی باشد سه تا متحرک متوالی و چهارمش ساکن فاصلهٔ صغری می نامند
و اگر پنج حرفی باشد چهار تا متحرک متوالی و پنجمش ساکن کبری مے نامند و این در فارسے کمتر ست
و بنهایت ثقیل و امثلهٔ هر شش درین ترکیب عربے ست لَمْ اَرَ عَلیٰ رَأْسِ جَبَلٍ سَمَكَةً
بدانکه فاصلهٔ صغری اگرچه مرکب ست از دو سبب اول ثقیل و دوم خفیف و فاصلهٔ کبری
از سبب ثقیل و وتد مجموع امّا حق آنست که اصطلاح عروض تازی ست ولا مشاحة
فی الاصطلاح و از ملاحظهٔ مبحث زحافات بر متفطن بصیر هویدا میشود که بعض زحافات را
مخصوص بسباعی فاصله دار کرده اند مثل عصب بضاد معجمه و قصم و جمم را مخصوص بمفاعلتن
و اضمار را مختص بمتفاعلن و بعضے را بسباعی غیر فاصله دار پس اگر فاصله چیزے نباشد براے
اینچنین زحافات رکنے یافته نمیشود فقد بر و شعر را ده قسم ست فرد رباعی غزل قصیده
قطعه مثنوی ترجیع بند ترکیب بند مستزاد مسمّط معانی و امثله هر یک در مطولات
شائع و ذائع ست **باب دوم** در بیان اصول ارکان و تعداد بحور و اوزان سالمهٔ
آنها و بیان اشتراک آنها میان عرب و عجم یا اختصاص آنها بیکے امّا اصول ارکان ده است
دو تا خماسی فعولن فاعلن و هشت تا سباعی مستفعلن متصل که مرکب از دو سبب خفیف و یک وتد
مجموع ست مفاعیلن فاعلاتن متصل که مرکب از وتد مجموع و دو سبب خفیف ست متفاعلن
مفاعلتن مفعولات فاعلاتن منفصل که مرکب از وتد مفروق و دو سبب خفیف ست مس تفع لن

منفصل که مرکب از دو سبب خفیف و وتد مفروق ست **فائده** ضرورت انفصال فاع لاتن و مس تفع لن از ملاحظهٔ دوائر بر متفطن ذکی واضح و لائح مے شود و هم اگر نظر بر زحافات کنند انفصال منفصل را از متصل امتیاز نمایند مثل اینکه خبن و تشعیث در فاع لاتن منفصل ممکن نیست و مختص بمتصل ست و سلخ مختص بمنفصل ست در متصل ممکن نیست و حذف مختص به مس تفع لن منفصل ست در متصل ممکن نیست و حذف مختص بمتصل ست در منفصل ممکن نیست و تفصیل این اجمال از ملاحظهٔ معانی زحافات مبیّن خواهد شد انشاء الله تعالےٰ و از تکرار این ارکان یا از ترکیب آنها جمله بحور حاصل شده اند واضع اول خلیل بن احمد بصری پانزده[15] بحور استخراج نموده طویل[1] مدید[2] بسیط[3] وافر[4] کامل[5] رمل[6] هزج[7] رجز[8] منسرح[9] مضارع[10] سریع[11] خفیف[12] مجتث[13] مقتضب[14] متقارب[15] و ابوالحسن اخفش بحر شانزدهم استخراج نموده و متدارک[16] او را نام کرده و بعدهٔ متاخرین سه بحر دیگر استخراج نمودند قریب[17] جدید[18] مشاکل[19] و از جمله بحور مذکوره بعضے مسدس الاصل ست مثل سریع و خفیف و غیره و بعض مثمن الاصل که اتم اجزاے بحور ست و هر مسدسے که اصلش مثمن باشد آنرا مجزو می گویند اشعار عجم اکثر مثمن و مسدس اند و اشعار تازی مربع و مثلث و مثنی و موحد نیز آمده

بیان اوزان سالمهٔ نوزده[19] بحور هفت تا از تکرار یک رکن حاصل میشود و دوازده از ترکیب دو رکن

بحر متقارب سالم مثمن فعولن هشت بار مثمن و مسدس هر دو مستعمل است و مشترک ست میان عرب و عجم و گاهے شانزده رکنے هم آمده مگر مزاحف لا اعلم

بیت ز شرمم رخت لاله را داغ بر دل * ز رشکِ قدت سرو را پاے در گل۔

بحر متدارک سالم مثمن فاعلن هشت بار مثمن و مسدس هر دو آمده و شانزده رکنے و مربع هم آمده و مشترک ست میان عرب و عجم از سیفی حسن و لطفِ تو تابنده شد چهرهٔ مه *

خط و خال ترا مشک چین خاک ره ⁂ بحر هزج سالم مثمن مفاعیلن هشت بار مثمن
و مسدس هر دو مے آید و مشترک ست میان عرب و عجم حافظ گوید بیت الا یا ایها الساقی
ادر کاسًا و ناولها ⁂ که عشق آسان نمود اول و لے افتاد مشکلها ⁂ بحر رجز سالم مثمن مستفعلن
هشت بار مثمن و مسدس هر دو مستعمل ست و مشترک ست میان عرب و عجم و سالمش شانزده
رکنے هم آمده خاقانی گوید مرغان و ماهی در وطن آسوده اند الّا که من ⁂ بر من جهانے
مرد و زن بخشوده اند الّا که تو ⁂ بحر رمل سالم مثمن فاعلاتن هشت بار مثمن و مسدس
و شانزده رکنے می آید و مشترک ست میان عرب و عجم لا ادری شکل دل بردن که تو دارے
نباشد دلبرے را ⁂ خواب بندیهای چشمت کم بود جادوگرے را ⁂ بحر کامل سالم مثمن متفاعلن
هشت بار مثمن و مسدس هر دو مستعمل ست و خصوصیت بعرب دارد و شعر فارسی درین بحر
ناموزون مے نماید بیدل ستم ست اگر هوست کشد که بسیر سرو و سمن درآ ⁂ تو ز غنچه کم ندمیده
درِ دل کشا بچمن درآ ⁂ بحر وافر سالم مثمن مفاعلتن هشت بار مختص بتازیان ست
و مسدس ست امّا فارسیان بندرت میگویند و مثمن مے آرند و گاهے مسدس و مربع سیفی گوید
چه شد صفا که سوی کسے بچشم وفا نے نگری ⁂ ز رسم جفا نے گذری طریق وفا نے سپری ⁂ —
بحر طویل سالم مثمن فعولن مفاعیلن چهار بار مختص بتازیان ست و مثمن الاصل
است مجزوش مستعمل نیست و شعر فارسے درین بحر شاذ ست سلمان ساوجی گوید باحسان
توئی حاتم برفعت توئی کسرا ⁂ بفرمان توئی آصف به برهان توئی عیسیٰ ⁂ بحر مدید سالم مثمن
فاعلاتن فاعلن چهار بار مختص بعرب ست و مثل طویل این هم مسدس نمی آید جامی
گوید دل از هجرت ای صنم خون خود را میخورد ⁂ جان بدستت ای پسر جامهٔ تن میدرد ⁂
بحر بسیط سالم مثمن مستفعلن فاعلن چهار بار مختص بعرب ست و مثمن و مسدس

ہر دمے آید از جا می چون خار و خس روز و شب افتادہ ام در رہت ؛ باشد کہ بر حال من افتد نظر ناگہت ؛ بحر[11] مضارع سالم مثمن مفاعیلن فاع لاتن چہار بار مشترک است میان عرب و عجم در عربی مسدس و در فارسی مثمن و مسدس ہر دو می آید مگر مسدس کمترست لا اعلم ز مخموری رنج دارم بیا ساقی ساغرم دہ ؛ دگر نقلے خواہم از قوز گنج لب شکرم دہ ؛ بحر[12] مقتضب سالم مثمن مفعولات مستفعلن چہار بار مشترک ست میان عرب و عجم اما ترتیب ارکان اصلی این بحر در تازی مفعولات مستفعلن مستفعلن ست و در فارسی مثمن ست لا اعلم بسوزم ز داغ بینا لم ز درد و الم ؛ می غلطم ز شب تا سحر خون گریم ز ہجران و غم ؛ بحر[13] مجتث سالم مثمن مستفع لن فاعلاتن چہار بار مشترک ست مثمن و مسدس و مربع ہر سہ مستعمل ست این بحر سالم مستعمل نیست محقق در معیار نوشتہ کہ خبن در ہمہ ارکان این بحر لازم است لا ادری در عشق تو اے پریرو دیوانہ خواہم شدن من ؛ نے نے غلط گفتم این زا فرزانہ خواہم شدن من ؛ بحر[14] منسرح سالم مثمن مستفعلن مفعولات چہار بار مثمن و مسدس ہر دو مستعمل ست و مشترک ست و اینہم سالم مستعمل نیست چہ آخر ہر مصراع لا محالہ موقوف خواہد بود لا اعلم یکدم بیا اے دلدار بنما مرا آن رخسار ؛ کز رشک گل در گلزار در پیرہن دارد خار ؛ بحر[15] سریع سالم مسدس مستفعلن مستفعلن مفعولات دو بار مشترک ست و مسدس الاصل است و عروض و ضرب این بحر را ہم از وقف چارہ نیست لا اعلم خواہم ترا جویم ترا من ای یار ؛ خوانم ترا گویم ترا گل رخسار ؛ بحر[16] خفیف سالم مسدس فاعلتن مستفع لن فاعلاتن دو بار مشترک ست و مسدس الاصل ست در عربی و فارسے و میگویند کہ فارسیان بندرت مثمن مستعمل کردہ اند بیت دیدہ ام تا رخسار آن ماہ طلعت ؛ گشت چشمم آئینہ سان محو حیرت ؛ بحر[17] قریب سالم مسدس مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن دو بار

مختص بفارسیان ست ومسدس الاصل ست بیت سرم از عرش بالاتر بگذرانے ؛ اگر
گوئی که هستی از بندگانم ؛ بحر جدید سالم مسدس فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن دوبار
مختص بفارسیان ست ومسدس الاصل ست بیت هرشبم گوئی که فردا بیت خوش کنم ؛ چند
فردا رفت شاید فردا کنی ؛ بحر مشاکل سالم مسدس فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن ۔
مختص بفارسیان ست اکثر مسدس آمده وگاهے مثمن واین بحر کم مستعمل ست بیت سنبل تر
چه می باشد چه می باشد ؛ پیش زلفت بُت ترسا بیت ترسا ؛ عروضیان عجم سواے این نوزده
بحور نه بحر دیگر استخراج کرده اند وجمله مسدس اند مگر بحور دیگر التباس دارند لهذا
بیانش زائد ست مگر اساسی آنها اجمالاً نوشته میشود صریم مذیل حمید اثم جسیم
کبیر قلیب صغیر سلیم **باب سوم** در بیان تعداد زحافات ومعانی آنها بدانکه
زحاف بالکسر اسقاط ساکن سبب خفیف را گویند وبس صرح به المحقق فی المعیار حیث
ذکر الاختلاف فی معنی الزحاف وقال فی القاموس زحاف ککتاب
فی الشعر ان یسقط بین الحرفین حرف فزحف احدهما الی الاخر والشعر
مزاحف بفتح الحاء ترجمه اش اینست که زحاف بر وزن کتاب در شعر یعنے اسقاط
حرفی ست که فاصل باشد میان دو حرف پس قریب شود بسبب حذف فاصل هر یکے
ازان دو حرف بدیگرے وشعرے را که دران زحاف واقع شود مزاحف گویند بفتح
حاء مستفاد میشود از کلام صاحب قاموس سه چیز که معاصرین ما از آنها غفلت دارند
اول اینکه لفظ زحاف مخصوص براے شعر ست واستعمال زحف در شعر خطا ست
وشعر را مزاحف میگویند نه مزحوف دوم اینکه معنی حقیقی زحاف اسقاط یک حرف ست
ودر دیگر تغیرات که استعمال میکنند مجاز ست سوم اینکه زحاف بدین سبب بالکسر مصدر ست

از باب مفاعلة بروزن قتال وخافتهٔ این باب مشارکت ست ومحض براے اثبات
مشارکت گفتہ فزحف احدهما الی الآخر وبراے اشعار مصدریتش کلمۂ ان لفظ
در تفسیر زحاف گفتہ کہ ان ناصبہ فعل را بمعنے مصدر میکند وہم شعر را مزاحف گفتہ کہ مفعول
است از مفاعلہ وبعضی کہ زحاف را جمع زحف دانستہ اند حال آنکہ زحف را تعلق بشعر نیست نونہ
زحاف بمعنی جمع مستعمل ست عین خطا کردہ اند فانظر بعین الانصاف و اتق
طریق الجور والاعتساف وما ہم درانجا زحاف را بر ہر تغیرے وعلتے کہ در رکن
واقع مے شود مجازًا استعمال مینمائیم و در تذکار تعداد و ترتیب حروف تہجی را ملحوظ میداریم
ومعنی لغوی و اصطلاحی ہر یک را جداگانہ مے نویسیم اضمار بالکسر بمعنے لاغر کردنست
و در اصطلاح ساکن کردن تاے متفاعلن ست متفاعلن بسکون تا مے شود عادت
عروضیان ست کہ بعد زحاف اگر لفظ غیر مانوس میشود مانوس ومستعمل را بجایش مے آرند
پس بجاے متفاعلن لفظ مستفعلن درست باشد و این زحاف مختص بہ بحر کامل ست
اذالت بمعنی دامن دراز کردن ست وانجا زیادہ کردن الف در وتد مجموع آخر
رکن پیش از ساکن ست چنانکہ از فاعلن فاعلان واین در صدر و ابتدا ممنوع و در حشو
کمتر و در عروض وضرب بیشتر ست بتر بالفتح بمعنی بریدن ست وانجا اجتماع ثلم
وحذف ست یا قطع وحذف در فعولن یا اجتماع خرم وجب در مفاعیلن یا اجتماع قطع
وحذف در فاعلاتن ست فعولن ومفاعیلن بعد زحاف فع میماند وفاعلاتن فعلن بدل
از فاعل وبعضی بتر را داخل اصناف زحافات کردہ اند باوجودیکہ خودشان نوشتہ اند کہ بتر
رکنے را میگویند کہ از معاقبہ سالم ماند یعنی باوجود جواز حذف یکی از دو ساکن ہر دو را
سالم دارند وسواے این امر ذکر تغیر دیگر ہم نکردہ اند و باز بتر را زحاف فہمیدہ اند

مثل متفاعلن
مستفعلن
مثل فاعلن
فاعلان
مثل مفاعیلن
فع فعلن

وحق آنست کہ بری از مصطلحات عروض ست واز زحافات بری ست تشعیث پراگندہ کردن ست و اینجا اسقاط یکے از دو متحرک وتد مجموع ست از فاعلاتن متصل فاعاتن یا فالاتن میماند بجایش مفعولن مے نہند واین در آخر مصاریع افتد تسبیغ تمام کردن ست و اینجا زیادہ کردن الف میان سبب خفیف آخر رکن آخرست از فعولن فعولان واز مفاعیلن مفاعیلان میشود واین ہم مختص باآخر مصاریع ست ترفیل بزرگ کردن دامن کشادن است واینجا ازدیاد سبب خفیف ست بعداز وتد مجموع آخر رکن آخر از مستفعلن مستفعلاتن میشود مثلاً واینہم مختص بعروض وضرب ست تخنیق خفہ کردن گلو ست واینجا ہم معنی خرم ست بجاے معجمہ کہ مفاعیلن را فاعیلن بروزن مفعولن کردن ست وے آید انشاء اللہ تعالیٰ تازیان درا واخر مصاریع خرم را روا نداشتہ اند و فارسیان در جمیع اجزاے بیت جائز میدانند امّا اگر این زحاف در اول مصاریع بیاشد خرم مینامند والّا تخنیق تسکین حرف ثانی را از سہ متحرک متوالی ساکن کردنست چہ فارسی گویان ہرکجا کہ سہ حرف متحرک متوالے افتد تسکین اوسط روا دارند و فعلن مکسور العین را با فعلن ساکن العین باہم بیامیزند مگر تسکین اوسط نہ ہر جا جائز ست ہم چو رمضان و خفقان کہ اگر میم و فاے اینہا را ساکن کنند نمے توانند بلکہ مدار صحت تسکین بر لغت یا بر سماع ست ثلم بثای مثلثہ بالفتح رخنہ کردن ست و اینجا حذف فاے فعولن بیاشد عولن میماند بروزن فعلن کہ بدل اوست ہم معنی خرم ست مگر در فعولن ثلم مے گویند ثرم بفتحتین شکستن دندان پیش و اینجا اجتماع ثلم و قبض ست در فعولن عول مے ماند فاع بدل اوست جدع بجیم معجمہ بینی و گوش و دست بریدن ست و اینجا اسقاط ہر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا چون لات ماند فاع بسکون عین بجایش آرند جحم بے نیزہ شدن مرد در جنگ اجتماع خرم و عقل

مشعث
فالاتن

مسبغ
فعولان

مرفل
مستفعلاتن

مخنق
فاعیلن

اثلم
عولن

اثرم
عول

مجدوع
لات بسکون تا

اجحم
فاعلتن

در مفاعلن ست حرف اول از خرم سے افتد و پنجم متحرک از عقل فاعلن ماند بدل و فاعلن
است جب بالفتح خصی کردن و در اصطلاح دور کردن ہر دو سبب خفیف از مفاعیلن مفا
می ماند بدلش فعل بفتح عین و سکون لام ست جحف بالجیم المعجمة المفتوحة
والحاء المہملة الساکنة یقال جحف السیل بالشئ ای ذھب بہ
واجحف بعبدہ ای کلفہ ما لا یطیق کذا فی المصباح المنیر و ایں معنی
بایں مقام خیلے مناسبت دارد چرا کہ جحف فاعلاتن را فع کردنست نقصان عظیم و تکلیف
ما لا یطاق باو دادنست گویا تمامے حروف رکن را بردنست و غلط کردہ ست کسیکہ جحف را بجای
مہملہ فہمیدہ در لغات حا بعد لفظ حذف نوشتہ است و در اصطلاح فاعلاتن را خبن کردہ فعلا
کہ فاصلہ شد دور کنند و فا بجاے تن آرند حذف انداختن و اینجا ساقط کردن سبب خفیف
از آخر رکن از فعولن فعو میماند بدل او فعل میباشد حذ بحای مہملہ و ذال مشدد بریدن و اینجا
اسقاط وتد مجموع از آخر رکن از مستفعلن متصل مستف میماند بجاے او فعلن می آرند
خبن بجاے معجمہ نوردیدن دامن و دوختن آن اسقاط ساکن سبب خفیف از اول رکن
از فاعلاتن متصل فعلاتن میماند و در منفصل ممکن نیست خزل بریدہ شدن اجتماع اضمار و طے
در متفاعلن تاے او باضمار ساکن میشود و الفش بطے ساقط متفعلن میماند بدل او مفتعلن ست
و مختص بہمیں رکن ست خبل فاسد کردن عضو اجتماع خبن و طے در مستفعلن و مفعولات
متعلن و معلات ماند فعلتن و فعلات بجایش آرند خرم شگافتن پرۂ بینی اسقاط حرف
اول وتد مجموع مفاعیلن فاعیلن شود بدل او مفعولن ست و ایں مختص ست بمفاعیلن و در
رکن دیگر نام دیگر دارد و ایں زحاف اکثر در رکن صدر و ابتدا میباشد خزم بمعجمتین حلقہ در بینی
شتر و غیرہ کردن یک حرف یا دو یا سہ یا چہار در اول مصرع زیادہ کردنست و مختص

مجحوف فع
محذوف فعو
احذ مستف
مخبون فعلاتن
مخبول متفعلن
مفتعلن
مخبول فعلتن فعلات
اخرم مفعولن
مخزوم

باشعار عرب ست و در فارسے قدما یک حرف آوردہ اند نه متاخرین خرب بالفتح شگافتن
هر دو گوش اجتماع خرم و کف در مفاعیلن فاعیل ماند بجایش مفعول نهند خلع بیرون
کردن جامه اجتماع خبن و قطع ست از مستفعلن مثلاً متفعل ماند فعولن بجایش
نهند و از فاعلن فعل درس کهنه شدن بعد خبن و حذف اسقاط
دو حرکت و یک حرف ست از وتد فاعلاتن فاع بسکون عین ماند و مختص
بفاعلاتن متصل ست ربع بالفتح چار شدن اجتماع خبن و حذف
و قطع در فاعلاتن ست الف از خبن و تن از حذف بیفتد فعلا ماند
بسبب قطع الف بیفتد و لام ساکن شود فعل به تحریک عین ماند۔
رفع برداشتن اسقاط سبب خفیف از رکنے که در اول دو سبب
خفیف باشد از مستفعلن تفعلن ماند بدلش فاعلن باشد زلل بزاے
معجمه بفتحتین بے گوشت بودن ران اجتماع خرم و هتم ست در مفاعیلن از خرم میمش
و از هتم سه حرف آخرش مع حرکت عین مے افتد فاع ماند بسکون عین سلخ بسین
مهمله و خاے معجمه پوست کشیدن اسقاط هر دو سبب خفیف فاع لاتن منفصل و تسکین
عین ست فاع بسکون عین مے ماند شتر بالفتح برگردیدن پلک چشم اجتماع خرم
و قبض ست در مفاعیلن میمش از خرم و یاے او از قبض مے افتد فاعلن ماند شکل
بالفتح پاے چارپایه برسن بستن اجتماع خبن و کف ست در مستفعلن و فاعلاتن متصل سین
و الف از خبن و نون از کف بیفتد متفعل بر وزن مفاعل و فعلات ماند و این را طرفین
هم میگویند در معاقبه صلم بصاد مهمله گوش از بن بریدن اسقاط وتد مفروق ست از آخر
مفعولات فعلن ماند صدر ربا الانشیین و اینجا مخبون کردن رکنی بود بمعاقبه هیچو فاعلاتن فعلاتن

اخرب مفعول
مخلع فعولن
مدروس فاع
مربوع فعل
مرفوع تفعلن فاعلن
ازل فاع
مسلوخ فاع
اشتر فاعلن
مشکول مفاعل فعلات
اصلم فعلن

طی بطای مهمله نوردیدن اسقاط حرف چهارم ساکن ست از دو سبب خفیف که بی فاصله در اول رکن واقع شود چنانچه از مستفعلن متصل مفتعلن میشود و در منفصل نمے آید طمس اسقاط پنج حرف آخرست از فاع لاتن منفصل فا مانده فع بجایش نهند و مختص بمنفصل ست عصب بعین مهمله مفتوح وصاد مهمله ساکنه فراهم کردن شاخهاے درخت و اینجا تسکین لام مفاعلتن مفاعیلن شود و مختص ست بدین رکن و این رکن بوافر عضب بعین مهمله مفتوحه وضاد معجمه ساکنه شکستن شاخ گوسفند اسقاط میم مفاعلتن ست مفتعلن میشود عقل بالفتح بستن و اینجا اسقاط لام متحرک مفاعلتن باشد مفاعلن مے شود واین اجتماع عضب و قبض ست عقص پیچیدن موے زلف اجتماع خرم و عضب وکف ست در مفاعلتن میم و نونش از خرم وکف می افتد و لامش از عصب ساکن میشود فاعلت ماند مفعول بجایش نهند عرج بفتحتین لنگ شدن لام مستفعلن را ساکن کرده بمفعولان منقول کردنست عجز بالفتح ناتوانے اسقاط حرف هفتم ساکن ست بسبب معاقبه همچو فاعلات فاعلاتن و اگر معاقبه نباشد کف خوانند قبض گرفتن اسقاط پنجم ساکن ست از مفاعیلن و فعولن مفاعلن و فعول بضم لام ماند قطع بریدن اسقاط حرف آخرست از وتد مجموع آخر و اسکان ما قبلش از مستفعلن مفعولن ماند و از فاعلن فعلن جناب خواجه میفرمایند که قطع در غیر اواخر مصاریع جائز نیست قطف بریدن خوشه اجتماع عصب و حذف ست در مفاعلتن فعولن ماند قصر کوتاه کردن اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف آخر رکن و اسکان ما قبلش از فعولن فعول بسکون لام و از فاعلاتن فاعلات ماند قصم بفتحتین وصاد مهمله شکستن دندان اجتماع خرم و عصب ست در مفاعلتن میمش از خرم بیفتد و لامش از عصب

مطوی مفتعلن
مطموس فع
معصوب مفاعیلن
معضوب مفتعلن
معقول مفاعلن
معقوص مفاعلت
اعرج مفعولان
اعجز در معاقبه فاعلات فاعلاتن
مقبوض فعول
مقطوع مفعولن
مقطوف فعولن
مقصور فعول فاعلات
اقصم مفعولن

ساکن میشود مفعولن شود کسف بریدن پاشنهٔ شتر اسکان و اسقاط هفتم ست از مفعولات
مفعولن ماند واین اجتماع وقف وکف ست کف بازداشتن اسقاط ساکن هفتم سببے
است از مفاعیلن مفاعیل و از فاعلاتن فاعلات بضم آخر ماند ومس قطع لن منفصل
ممکن ست که مکفوف شود نه متصل معاقبه از پے یکدیگر آمدن دو سبب خفیف را
که یکجا باشند از زحاف سلامت داشتن ست جوازًا یا یکے را وجوبًا پس مفاعیلن
یا مقبوض میشود یا مکفوف و ممنوع ست که مقبوض و مکفوف هر دو باشد چراکه هر دو سبب
درین صورت مزاحف میشود و اجتماع دو سبب خواه دریک رکن باشد چنانکه گذشت
وخواه در دو رکن چون فاعلاتن فاعلاتن اگر اول مکفوف شود رکن ثانی مخبون نخواهد شد
چه جمع هر دو منجر بفاصلهٔ کبری میشود و آن ثقلست چنانکه فاعلاتُ فعلاتن ناجائز ست مراقبه بایکدیگر نگهبانی کردن
نه سقوط هر دو معًا جائز باشد ونه ثبوت هر دو یعنی اسقاط یکے ضروری باشد در مفاعیلن
ومفعولات و مستفعلن در مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم ست و در سریع و منسرح
غالب و در خفیف جائز مکانفه فرا گرفتن یکدیگر را در سریع و بسیط و منسرح و رجز سه
حال جائز داشتن ست اگر خواهند هر دو سبب خفیف سلامت دارند و اگر خواهند
هر دو را حذف کنند و اگر خواهند یکے را حذف کنند و یکے را سلامت دارند نقص بالفتح
کم کردن اجتماع عصب وکف ست در مفاعلتن مفاعلت ماند مفاعیل بجایش آرند
ومختص بهمین رکن ست نحر بالفتح گلو بریدن دو سبب وتاے مفعولات را افگندن
است چون لا ماند فع بجایش آرند ومختص بهمین رکن ست وقص گردن شکستن اسقاط
تای متحرک متفاعلن ست مفاعلن ماند و مختص بهمین رکن ست وقف استادن ساکن
کردن تاے مفعولات ست بجایش مفعولان آرند و مختص بهمین رکن ست هتم دندان

از این شکستن اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن مفاع بسکون عین ماند فعول بجایش آرند
باید دانست که پنجاه و چهار زحافات که اینجا نوشته شد همه اینها در اکثر کتب این فن یکجا
مذکور نیست چرا که در حقیقت همه اینها زحاف نیست بلکه بعضی از مصطلحات عروض است
مثل معاقبه و مکانفه و بعضی را تغیر اسم بسبب تغیر رکن لاحق شده است همچو خرم در مفاعیلن
وثلم در فعولن و بعضی از اجتماع سه زحاف یا دو زحاف یک اسم معین پیدا کرده است مثل
عقص و قطف و ما همه اینها را نفعا و تبعا اینجا ایراد کردیم **باب چهارم** در بیان اوزان
بحور مزاحفه مروجه که اساتذه در آنها شعر گفته اند و فروع و اصول عشره بتمامها

در بیان اوزان مروجه بحر متقارب

بحر متقارب این بحر را شعرای عجم بسیار استعمال کرده اند و سالم و مزاحف با نواع
زحافات آورده اند اما اکثر مثمن آورده اند و عروض و ضرب این را یا سالم یا مقصور یا
محذوف می آرند **اول** متقارب مثمن مقصور از سلمان بیت ؛ چون نور رایت بر آفتاب ۞
که این از خطا آید آن از صواب ۞ بر وزن فعولن فعولن فعولن فعول **دوم** متقارب مثمن محذوف
از حکیم اسدی طوسی عروسی ست می شادی آئین او ۞ که باید خرد داد کابین او ۞ بر وزن
فعولن فعولن فعولن فعل **سوم** متقارب مثمن اثلم از حافظ من رند عاشق و آنگاه توبه ۞ استغفر الله
استغفر الله ۞ بر وزن فعلن فعولن چهار بار **چهارم** متقارب مثمن مقبوض اثلم از حافظ
گرم بخوانی ورم برانی ۞ دل حزین را بجای جانی ۞ بر وزن فعول فعلن چهار بار و جامی
این وزن بر شانزده رکنے بنا نهاده بهمین ترتیب و تسبیغ را در عروض و ضرب این بحر
اکثر بکار مے برند **پنجم** متقارب مثمن اثرم مقصور از جامی ای شب زلفت غالیه سای ۞
وی مه رویت غالیه پوش ۞ بر وزن فاع فعولن فاع فعول دو باره ملا محتشم این را هم
بر شانزده رکن بنا نهاده **ششم** متقارب مثمن ابتر لا ادری نگاهے که بود ش بمن گاهی

کنون نیست آنہم من و آہ ہے ؛؛ بروزن فعولن فعولن فعولن فع ہفتم متقارب مثمن اثرم محذوف
روئے تو دیدم ای گل تر ؛؛ نخل امیدم داد ثمر ؛؛ بروزن فاع فعولن فاع فعل بدانکہ
درین بحر از اجتماع قصر و حذف در عروض و ضرب یعنی فعول فعل و نیز از اجتماع ثرم
و بتر یعنی فع و فاع شعر ناموزون نمی شود و در متقارب مقصور و محذوف مثنویہا بسیار اند
مثل شاہنامۂ فردوسی و سکندرنامۂ نظامی و ساقی نامۂ ظہوری و بوستان سعدی اوزان
مروجۂ بحر متدارک اول متدارک مثمن مخبون اوزان مروجۂ متدارک انیست
فَعِلن بکسر عین ہشت بار از سلمان شعر چو رخت نبود گل باغ ارم ؛؛ چو قدت نبود قد سرو
چمن ؛؛ دوم متدارک مثمن مقطوع کہ مسمّٰی بصوت الناقوس ست فَعْلن بسکون عین ہشت بار
از جامیؒ شعر ہر دم پیشت دارم زاری ؛؛ کز غم تا کے زارم داری ؛؛ و اینجا اگر بعض اجزا
مقطوع و بعض مخبون بیارند جواز دارد چنانچہ شیخ بہائی علیہ الرحمۃ - یارب یارب
بہائی زار ؛؛ آن نامۂ سیاہ خطاکردار ؛؛ تقطیع فَعْلن فَعْلن فَعِلن فَعِلان - فَعْلن فَعِلن فَعِلن
فَعِلان - صدر و ابتدا مقطوع و عروض مخبون مذال و ضرب مقطوع مذال و حشو بعضے
مخبون و بعضے مقطوع ست فائدہ مخبون و مقطوع ہر دو شانزدہ رکنے ہم آمدہ سوم
متدارک مثمن مخبون مقطوع فاعلن فَعَل چہار بار از جامیؒ شعر سنبلِ سیہ بر سمن مزن لشکرِ
حبش بر ختن مزن ؛؛ اوزان مروجۂ بحر ہزج فائدہ عروض و ضرب سالم این بحر اگر
بعض مسبغ و بعض سالم باشند جائز ست اول مثمن اخرب مکفوف محذوف
خاقانی گوید بیت دردی کہ مراہست بر ہم نفروشم ؛؛ کر عافیتش صرف دہی ہم نفروشم ؛؛
بروزن مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن دوم ہزج مثمن اخرب مفعول مفاعیلن
مفعول مفاعیلن حافظ ای بادشہ خوبان داد از غم تنہائی ؛؛ دل بے تو بجان آمد وقت است کہ باز آئی ؛؛

سوم ہزج مثمن اشتر فاعلن مفاعیلن چہار بار از ناصر علی شعر دیدن وز خود رفتن طرز آشنائیہا ٭ پیش آن صنم بودن عالم جدائیہا ٭ چہارم ہزج مثمن مقصور مکفوف محذوف از مولوی روم شعر زہے باغ زہے باغ کہ بشگفت ز بالا ٭ زہے صدر زہے بدر تبارک وتعالیٰ ٭ بر وزن مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن ہمہ اجزا مقصور حشو ماقبل ضرب مکفوف وعروض وضرب محذوف ست پنجم ہزج مثمن اخرب مکفوف مقصور از غزالی شعر شوری شدہ از خواب عدم دیدہ کشودیم ٭ دیدیم کہ باقی ست شب فتنہ غنودیم ٭ مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل اگر درین وزن عروض یکے مقصور وضرب دیگرے محذوف باشد جائز ست سعدی گوید شعر ای مرغ سحر عشق ز پروانہ بیاموز ٭ کان سوختہ را جان شد و آواز نیامد ٭ ونیز اگر درین وزن کہ سعدی گفتہ ست اگر در حشو سالم واخرب آرند جائز باشد عرفی گوید شعر ہم مرتبہ خان خانان کز اثر نطق ٭ چون گل ہمگی گوش کند جذر اصم را ٭ بر وزن مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیل - مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن ششم ہزج مجزو یعنی مسدس سالم از سلمان شعر چو دیدہ آمد لولوے لعل تو بر لالا ٭ بلالائے در آمد لولوے لالا ہفتم ہزج مسدس مقصور از جامی شعر الٰہی غنچۂ امید بکشائے ٭ گلے از روضۂ جاوید بنمائے ٭ اکثر مثنویات اساتذہ درین وزن ست ودرین وزن اختلاف عروض وضرب در قصر وحذف جائز ست ہشتم ہزج مسدس اخرب مقبوض مقصور از سلمان شعر در دست بدست دوستان خار ٭ تو رست بچشم دشمنان نار ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیل وضرب اگر فعولن باشد ہم درست ست وانچہ صاحب غیاث نوشتہ کہ گاہے درین وزن حرف ساکن بمقابل حرف متحرک واقع میشود وجائز باشد

چنانکه درین مصرع چون رخصتهاے بوحنیفه ٭ تاے رخصت که ساکن ست بمقابلهٔ متحرک واقع گشته بر وزن مفعول مفاعلن فعولن و درین بیت فیضی نقش همه دیر در مقابلش اسکندر ز آئینه دی از دل ٭ راے اسکندر که ساکن ست بمقابل متحرک افتاده انتهی و دور از قیاس ست بلکه مصراع مذکور چون رخصتهاے بوحنیفه بر وزن مفعولن فاعلن فعولن هزج مسدس اخرم اشتر محذوف ست و شعر فیضی مصراع اولش بر وزن مفعول مفاعلن فعولن اخرب مقبوض محذوف و مصراع ثانی بر وزن مفعولن فاعلن فعولن هم وزن مصراع بالاست و مطابق کلیه الیست که بعد ازین مذکور میشود انشاءالله تعالی نهم هزج مسدس اخرب مقبوض مسبغ خاقانی گوید شعر هر غم که در آسمان حشر کرده است ٭ غوغا بدل من آورده است ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیلان وگاهے درین وزن زحافات تغیر می یابد چنانچه درین بیت خاقانی شعر یاد انش من لشکست وهر آرے ٭ وانش بکرست و دهر تا مردست ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیلن مفعولن فاعلن مفاعیلان اینجا صدر اخرب و حشو مقبوض و عروض سالم و ابتدا اخرم و حشو اشتر و ضرب مسبغ ست در حدائق البلاغة ابتدا را در تقطیع این شعر محذوف نوشته وجه اش ظاهر نیست دهم هزج مسدس اخرب مکفوف انوری گوید بیت تا کار کس آن نیست که او خواهد ٭ کارت همه آن باد که آن خواهے ٭ بر وزن مفعول مفاعیل مفاعیلن و درین وزن اگر حشو را جاے مکفوف و جاے مقصور آرند جائز است یازدهم هزج مسدس اخرب مقبوض انوری گوید شعر چندانکه مروت ست در دادن ٭ در ناستدن هزار چندان ست ٭ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیلن عروضش سالم و ضربش مسبغ ست و این جائز ست دوازدهم هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف از نظامی شعر از چهره و زلف پر شکنجت ٭

در دامن اژدہاست گنجت ❊ بر وزن مفعول مفاعلن فعولن صدر و ابتدا اخرب و حشو
ہردو مقبوض و عروض و ضرب محذوفست سیزدہم **اخرم اشتر محذوف** از
انوری **شعر** اے زرین نعل آہنین سُم اے سوسن گوش خیزران دم ❊ بر وزن مفعولن
فاعلن فعولن چہاردہم **اخرب مقبوض مقصور** از جامیؔ **شعر** اے خاک تو تاج
سربلندان ❊ مجنون تو عقل ہوشمندان ❊ بر وزن مفعول مفاعلن مفاعیل پانزدہم **اخرم**
اشتر مقصور از میر شمس الدین فقیر **شعر** شیرین کارے کند چو بنیاد ❊ صد مزد ورآورد
چو فرہاد ❊ بر وزن مفعولن فاعلن مفاعیل و کلیہ درین وزن اینست کہ اگر صدر و ابتدا
اخرب آید حشوش مقبوض خواہد بود و اگر اخرم آید حشوش اشتر خواہد بود لاغیر و عروض
و ضرب یا مقصور خواہد آمد یا محذوف و این اختلاف زحاف را عوام سکتۂ شعر گویند

اوزان مروجۂ بحر رجز این بحر را فصحاے عجم اکثر مثمن سالم استعمال کردہ اند بخلاف
شعراے عرب کہ مثمن کمتر آوردہ اند و مسدس و مربع و مثلث و مثنیٰ بیشتر و شعراے
عجم مسدس این را ہم نیاوردہ اند مگر شاذ و ہمچنین مزاحف آنرا غیر از مخبون و مطوی کمتر
استعمال کردہ اند **اول رجز مثمن مطوی مخبون** خاقانی گوید **شعر** خانۂ دل بچار حد
وقف غم تو کردہ ام ❊ حد و فا ہمین بود جز ز حد چہ میبری ❊ بر وزن مفتعلن مفاعلن چہار بار
و عکس این از جامیؔ **شعر** فغان کنان ہر سحرے بکوے تو میگذرم ❊ چو نیست رہ سوے توام
ببام تو در نگرم ❊ بر وزن مفاعلن مفتعلن چہار بار مخبون مطوی ست اگر درین وزن مفتعلن
بجاے مفاعلن آید یا بالعکس مضائقہ نیست **دوم رجز مثمن مطوی مفتعلن ہشت بار**
مولوی رومؔ گوید **شعر** مردہ بدم زندہ شدم گریہ بدم خندہ شدم ❊ دولت عشق آمد و من دولت
پایندہ شدم ❊ **سوم رجز مثمن مطوی مخبون مقطوع** از جامیؔ **شعر** سرو نخوانمت کہ او نیست بدین رعنائی

ماه نگویمت که مه نیست بدین زیبائی ؞ بروزن مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن چهارم رجز مسدس سالم بر سبیل تمثیل از حدائق شعراے از رشک ماهِ فلک گشته خجل ؞ پیش قدت سرو سهی را پا بگل ؞ پنجم رجز مسدس مطوی منه در برم آن ماه نباید نفسے ؞ شکوه از آن ماه مرا هست بسے ؞ بروزن مفتعلن شش بار ششم رجز مسدس مخبون از جامی شعر کنون که گرد و اثر بهار خوش هوا ؞ فزون شود بهر دل اندرون هوا ؞ بروزن مفاعلن شش بار در رجز سالم اگر مذال برابر سالم آید یا بالعکس مخلِ وزن نمیشود اوزان بحر رمل شعراے عرب مثمن را استعمال نمیکنند و عجم مثمن و مسدس هر دو مے آرند و عروض و ضرب این بحر نزد سخنوران عجم سالم نمی آید بلکه اکثر محذوف مقصور یا مقطوع یا مشعث یا مسبغ اول رمل مثمن مقصور امیر معزی گوید شعر تا خزان زد خیمهٔ کافور گون هر کوه سار ؞ مفرشِ زنگار گون برداشتند از مرغزار ؞ بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات دوم رمل مثمن محذوف منه روے او ماه است اگر بر ماه مشک افشان بود ؞ قدِّ او سرو ست اگر سرو لالستان بود ؞ عروض و ضرب فاعلن ست باقی ارکان سالم سوم رمل مثمن مشکول خاقانی گوید شعر بغلامیِ تو ما را خبر از جهان بر آمد ؞ گرهی ز زلف کم کن که برے فرست ما را ؞ بروزن فعلات فاعلاتن چهار بار چهارم رمل مثمن مخبون مشعث مقصور حافظ گوید شعر میکنم هر نفس از دستِ فراقت فریاد ؞ آه اگر نالهٔ زارم نرساند بتو باد ؞ بروزن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان بسکون عین در عروض که مشعث و مقصور ست و بکسر عین در ضرب که مخبون مقصور ست پنجم رمل مثمن مخبون مقصور محذوف از بابا فغانی شعر اینکه از وصل تو ام غنچهٔ مقصود شگفت ؞ گلِ آنست که با خار غمت ساخته ام ؞ عروض

مقصور و ضرب محذوف و باقی مثل بیت سابق ست **ششم رمل مثمن مخبون**
مقطوع مرزا صائب گوید **شعر** عاشق از طعنهٔ اغیار چه پروا دارد ⁂ آتش از سرزنش
خار چه پروا دارد ⁂ عروض و ضرب مقطوع ست و حشو مخبون **هفتم رمل مثمن مخبون**
سعدی گوید **شعر** مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم ⁂ باید اول بتو گفتن که چنین
خوب چرائی ⁂ صدر و ابتدا سالم ست و باقی مخبون و درین نوع تقدیم و تاخیر
و تغیر بعض ارکان نموده سعدی گفته است **شعر** نه بر اشتری سوارم نه چو اشتر
زیر بارم ⁂ نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم ⁂ فعلاتن فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن و بعض فصحاے عجم این وزن را برشانزده جزو گذشته اند
خواجه عصمت بخاری هم گفته است و عوام هندوستان این را بحر طویل میگویند **هشتم**
رمل مثمن صدر و ابتدا سالم و حشو مخبون و عروض و ضرب مجحوف
سلمان گوید **شعر** آن کند قهر تو با ظلم که با گل دی ⁂ آن کند لطف تو با عدل که با تن مے ⁂
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع **نهم رمل مثمن مخبون مشعث** از محقق طوسی علیه الرحمة
شعر چه کنم هرچه کنم با تو ندارد سودم ⁂ بجز آنکه حیله ندانم که ز عشقت بگریزم ⁂ فعلاتن فعلاتن
فعلاتن مفعولن **دہم رمل مسدس سالم** از سیفی **شعر** اے نگارین روی دلبرزان
مائے ⁂ رخ مکن پنهان چو اندر جان مائے ⁂ **یازدہم رمل مسدس مخبون مشعث**
مقصور انوری گوید **شعر** روز عیش و طرب بستان ست ⁂ روز بازار گل و ریحان ست ⁂
فاعلاتن فعلاتن فعلان بسکون عین **دوازہم رمل مسدس محذوف** مولوی روم
گوید **شعر** بشنو از نے چون حکایت میکند ⁂ وز جدائیها شکایت میکند ⁂ دیگر زحافات
در اوزان رمل مسدس مثل مثمن ست که گفته شد و اعادهٔ آن تکرار لاحاصل ست ⁂

اوزان مروجہ بحر کامل قدماے عجم درین بحر اصلا شعر نگفتہ اند مگر از قدما امیر خسرو دہلوی و از متاخرین مولوی جامی ابتدا نمودہ و بعد از و دیگران نیز غزلیات درین بحر گفتہ اند اما سواے مثمن سالم اختیار نکردہ اند و میر شمس الدین فقیر رحمہ اللہ مزاحف مسدس نیز آوردہ اند اول مثمن سالم از جامی شعر ز خدنگ ہای جفا او چہ قدر خوشم کہ ہنوز از ان ❊ زدلم نکردہ یکے گذر ز قفاے آن دگرے رسد ❊ دوم کامل مثمن مضمر از میر شمس الدین رحمہ اللہ شعر صنما خیالت را چہ شد کہ بانداز دالفتی ❊ خجلم ز داغت کرد وفا بسرم گذار و شفتی ❊ بر وزن متفاعلن مستفعلن چہار بار و در بحر کامل مثمن مضمر سعدی ہم گوید بلغ العلی بکمالہ ❊ کشف الدجی بجمالہ ❊ حسنت جمیع خصالہ ❊ صلوا علیہ و آلہ ❊ صلوا علی بر وزن مستفعلن باقی ہمہ متفاعلن و سالم را بجاے مضمر آورند و عکسش ہر دو جائزست سوم کامل مسدس مضمر مذال منہ ز شعر چو عیان شوی آسایدم روح درروان ❊ چو نہان شوی از جان من خیزد فغان ❊ بر وزن متفاعلن مستفعلن مستفعلان اوزان مروجہ بحر وافر در فارسے یافتہ نمیشود مگر شاذ و اشعار عرب درین بحر بسیارست اما غرض اصلی در اینجا تحریر اشعار فارسےست لہذا بہ بیانش میلانے نکردیم و ہمین طورست بحر طویل و مدید و بسیط اگرچہ بعض اساتذہ درین بحور شعر فارسے گفتہ اند اما شاذ ست وبے لطف اوزان مروجہ بحر مضارع سالم این بحر را ہیچیک از شعراے عرب و عجم مستعمل نکردہ و خبن و شکل و قطع و تشعیث را درین بحر مجال نیست بسبب انفصال فاع لاتن و میان یا و نون مفاعیلن درین بحر مراقبہ غالب ست یعنی اثبات و اسقاط ہر دو معا جائز نیست الا بشذوذ و در حدائق سہو کردہ است کہ درین بحر مراقبہ را در مفاعیلن لازم نوشتہ و از شعر خاقانی آوردہ کہ

مفاعیلن سالم موجود ست ومسدس است وما هم اوراذکر میکنیم اول مضارع مثمن اخرب خاقانی گوید مطلع کردے نخست عهدی با ما چنانکه دانے ؛ ماند بدانکه بر سر آن عهد خود نمانے ؛ از تو وفا نیاید دانے که نیک دانم ؛ و زمن جفا نخیزد دانم که نیک دانی ؛ مفعول فاع لاتن چهار بار حکیم خاقانی در بعض ابیات این غزل زحاف را تغیر داده است در مصرع ثانی مطلع هر دو حشو را مکفوف آورده است ومصراع اول یک شعر را که مذکور میشود بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاع لاتن ومصرع ثانے را بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن آورده وشعر اینست شعر از خون من نواله فرستے براے هجران ؛ یکره بخوان وصلع ناکرده میهانے ؛ دوم مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور مفعول فاع لات مفاعیل فاع لات امیر معزی گوید شعر گفتم مرا سه بوسه ده اے ماه مهربان ؛ گفتا که ماه بوسه کراداد در جهان ؛ در ین وزن اگر عروض مقصور وضرب محذوف باشد هے شاید وانوری تغیر زحاف در هر دو مصرع کرده گفته است شعر نامم شب از صحیفهٔ ایام بسترد ؛ از راے تو اجازت یا بد گر آفتاب ؛ مصرع اول بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاعلن ومصرع ثانے بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لات ست سوم مضارع مثمن مکفوف مقصور از جائے شعر خوش آن موسم بهار که بر طرف لاله زار ؛ مهدیار گلعذار بکف جام خوشگوار ؛ — مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لات دو بار چهارم مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف از سعدیؒ شعر دیدار مینمائی و پرهیز میکنے ؛ بازار خویش و آتش ما تیز میکنی ؛ بر وزن مفعول فاع لات مفاعیل فاعلن الغیاث از غیاث الدین صاحب غیاث که این شعر سعدیؒ را مثمن اخرب محذوف نوشته اند تقطیعش مفعول فاع لاتن

مفعول فاع لن نوشتہ است باوجودیکہ رسالۂ عروض را بشرح وبسط تمام تحریر کردہ است مگر در تقطیع دستگاہے بہم نرسانیدہ پنجم مضارع مثمن اخرب مسبغ از جامیؒ شعر
ای لعلِ نوش خندت کامِ شکر دہانان ٭ سرِّ دہانت بیرون از فہم نکتہ دانان ٭ —
بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لیان ششم مضارع مثمن اخرب محذوف سعدیؒ گوید شعر گل در چمن نباشد ہمرنگ روے او ٭ بلبل بگل مباہے عاشق ببوے او ٭ بر وزن مفعول فاع لاتن مفعول فاع لن فائدہ چون بحر مضارع را مسدس میکنند یک رکن فاع لاتن را مے اندازند خواہ از حشو وخواہ از عروض وضرب نہ مفاعیلن را مثال اول یعنی فاع لاتن را از حشو بیندازند مفعول مفاعیل، فاع لاتن کہ مضارع مسدس اخرب مکفوف ست انوری گوید شعر تا ملک جہان را مدار باشد ٭ فرمان وہی آن شہریار باشد ٭ ومثال ثانی از خاقانی کہ در ہجو پدر خود گفتہ است ہم طبع او چو تیشہ خراشندۂ ٭ ہم خوے او برندہ چو منشارش ٭ بر وزن مفعول فاع لات مفاعیلن از عروض وضرب فاع لاتن را انداختہ اند وزحافش مثل اول ست این وزن ہفتم وہشتم بود واز اوزان مروجہ این بحر نہم مضارع مسدس اخرب مکفوف مقصور انوری گوید شعر گو آصف جم کو بیا ببین ٭ بر تخت سلیمان راستین ٭ بر وزن مفعول مفاعیل فاع لات وجائز ست کہ عروض محذوف باشد وضرب مقصور الصفامنہ پیشش بدل دیو ودام ودد ٭ در ہم زدہ صفہاے حورِ عین ٭ دہم مضارع مسدس مکفوف محذوف از جامیؒ شعر خوشا جلوۂ جمالِ او دیدن ٭ خوشا میوۂ وصالِ تو چیدن ٭ بر وزن مفاعیل فاع لات فعولن بحر مقتضب اگرچہ مشترک ست میان عرب وعجم اما شعراے عجم درین بحر شعرے

دیده نشد لهذا کارے بتفصیل اوز انش نمیداریم اوزان مروجہ بحر مجتث این بحر را عرب اکثر مسدس و مربع آورده اند و شعرا ے عجم غیر از مثمن نیاورده اند و درین بحر طے را مجال نیست بسبب انفصال مس تفع لن و محقق طوسی علیہ الرحمۃ در معیار نوشتہ کہ خبن در ہمہ ارکان این بحر لازم ست اول مجتث مثمن مخبون فغانے گوید شعر تو آن گلے کہ بہ آسمان جبین تو بوسد ٭ ملک نہ سدره فرود آید و زمین تو بوسد ٭ بروزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن دوم بحر مجتث مخبون ابتر مسبغ حافظ گوید شعر غلام نرگس مست تو تاجدارانند ٭ فداے بادۂ لعل تو ہوشیار انند ٭ عروض و ضربش فعلان بسکون عین ابتر مسبغ است و دیگر ارکان مثل شعر فغانے مذکور سوم مجتث مثمن مخبون مقصور خاقانے گوید شعر بر جہان نشوم ور شوم چو خاک ہمین ٭ ورم کہان نخورم ور خورم بکوه گیاه ٭ بروزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات درین وزن گاہے جزوے را شعث آرند و گاہے عروض محذوف و ضرب مقصور یا بالعکس آرند جمال الدین عبد الرزاق گوید شعر نماند تیرے در ترکش قضا کہ فلک ٭ سوے دلم بسر انگشت امتحان نکشود ٭ مصرع اول بروزن مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن بکسر عین ست و مصرع ثانے بروزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات وگاہی عروض یا ضرب یا ہر دو درین وزن ابتر آرند چنانچہ درین بیت عبد الرزاق ؎ بدان صفت کہ بود در بلور لعل مذاب ٭ بدان صفت کہ بود آب را میان آتش ٭ در ینجا ضرب ابتر ست و عروض مخبون و مقصور و درین بیت عنصری ؎ ہنوز لشکر یا نزرا نہ خون مردان شان ٭ ستم ستوران لعل ست و تیغہا احمر ٭ بروزن مفاعلن فعلاتن

مفاعلن فعلان۔ مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن عروض ابتر مسبغ و ضرب ابتر و صدر
و ابتدا مخبون و حشو در مصرع اول هر دو مخبون و در مصرع ثانی یکی مشعث و یکی
مخبون آمده و دستگاه این بحر در فارسی زیاده برین نیست **اوزان مروجه**
بحر منسرح سالم این بحر را نیز شعرای عرب و عجم ترک کرده اند و عرب مثمن می آرند
و عجم مسدس را کمتر استعمال میکنند و عروض و ضرب را یا موقوف می آرند
یا مکسوف یا مجدوع یا منحور **اول منسرح مثمن مطوی مکسوف موقوف** انوری
گوید **شعر** نوش لب لعل تو قیمت شکر شکست ٭ چین سر زلف تو رونق عنبر شکست ٭
بر وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلات و در همین بحر باختلاف ترتیب بعض ارکان
خاقانی قصیده گفته ٭ عشق بیفشرد پای بر نمط کبریا ٭ بر د بدست نخست هستی ما را
زما ٭ بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلن و در حسن مطلع این قصیده صدر را مقطوع
آورده که مفعولن باشد و درین وزن تغیرات عجیبه از مسعود سعد سلمان دیده شد
درین سه بیت که از یک قصیده است **ابیات** هر که ثنای ترا حد و نهایت
نهاد ٭ بحر فلک را بجهد جست میان و کران ٭ بعزم اندر نشانند و زحکم برگذشت ٭
حد کشیده حسام نوک زدوده سنان ٭ چنان فتاد این در آن چو چاک در برگ
گل ٭ چنان گذشت آن ازین چو سوزن از پرنیان ٭ مصرع
اول بیت اول بر وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلات و بجای فاعلن
در مصرع ثانی فاعلات ست و مصرع دوم بیت ثانی نیز بهمین وزن
است اما مصرع اولش بر وزن مفاعلن فاعلات مفتعلن فاعلات و در
بیت سوم رکن مستفعلن همه جا مخبون آمده بر وزن مفاعلن

فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلات میر شمس الدین فقیر علیه الرحمة
در تقطیع این سه بیت از بشریه چیزی سهو کرده است و حقیر درست کرده نوشته ام
دوم منسرح مطوی مجدوع از خاقانی شعر با فتن ریسمان نه معجزه باشد
معجزهٔ داؤد بین که آهن بافت ۞ در حدائق نوشته که شعر مذکور بر وزن مفتعلن
فاعلات مفتعلن فع است عروضش منحور و ضرب مجدوع و باقی اجزا مطوی است
انتهی کلامه و نزد حقیر تقطیعش چنین است مفتعلن فاعلن مفاعلن فعلن مفتعلن فاعلن
فعولن فعلان صدر و ابتدا مطوی است و عروض اصلم و ضرب اصلم مسبغ و رکن
اول حشو هر دو مصراع (مفتعلن) مطوی مکسوف است (فعلن) و رکن ثانی (فعلان) حشو مصراع اول مخبون
است و مصرع ثانی مخلع پس این بیت منسرح مثمن مطوی (مفاعلن) مکسوف مخبون مخلع اصلم مسبغ
باشد خیلی مقام (فعولن) حیرت است شاغل این فن را گاهی اینقدر ذهول نمی تواند شد
عجب نیست که از تغلیط نساخ باشد سوم منسرح مثمن مطوی منحور از سعدیؒ
شعر دیدهٔ اهل طمع به نعمت دنیا ۞ پر نشود همچنانکه چاه به شبنم ۞ مفتعلن فاعلات
مفتعلن فع چهارم منسرح مسدس مطوی مثالش از حدائق شعر شاه جهان
باد تا زمانه بود ۞ کز کرمش خلق شادمانه بود ۞ بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن پنجم منسرح
مسدس مطوی مقطوع مثالش ز حدائق شعر بسکه به بوی تو اسیر شد جانم ۞ گر بگذارے
گر بجهت نتوانم ۞ بر وزن مفتعلن فاعلات مفعولن و در اینجا عروض و ضرب مقطوع و باقی
مطوی آمده و این دو وزن نزد شعرای عجم کمتر مستعمل است اوزان مروجه
بحر سریع مسدس الاصل این بحر سالم مستعمل نیست نه در عرب و نه در عجم و فارسیان
عروض و ضرب این بحر را اکثر مطوی موقوف یا مکسوف آورده اند اول سریع

مطوی موقوف شیخ نظامی گوید **شعر** شیر سگے داشت کہ چون بو گرفت ؛ سایۂ
خورشید بر آہو گرفت ؛ بر وزن مفتعلن مفتعلن فاعلات دوم **سریع مطوی**
مکسوف از جامیؒ **شعر** شیر خدا شاہ ولایت علی ؛ صیقلے شرک خفی و جلی ؛ بر وزن
مفتعلن مفتعلن فاعلن و خاقانے بیتے گفتہ کہ مصرع اولش بر ہمین وزن ست و مصراع
آخرش وزنے دیگر و زحافے دیگر دارد **شعر** حلقۂ ارکم شود از زلف تو ؛
خاتم جم خواہے تا دان آن ؛ وزن مصراع اول مفتعلن مفتعلن فاعلن
و وزن مصراع ثانے مفتعلن مفعولن فاعلات ست و این تغیر زحاف
را عوام سکتۂ شعر خوانند و لہ ایضا بہذہ الصفۃ **شعر** قمرے از دستان خاموش گشت ؛
فاختہ از لحن فرو ایستاد ؛ مصراع اولش بر وزن مفعولن مفعولن فاعلات و ثانیش
بر وزن مفتعلن مفتعلن فاعلات آمدہ سوم **سریع مطوی مقطوع مجدوع**
از حدائق **شعر** اے گل رویت سنبل خیز ؛ حلقۂ زلفت آتش
بیز ؛ بر وزن مفتعلن مفعولن فاع آفتاب سپہر سخنوری میر شمس الدین فقیر
مے نویسد کہ گاہے مکفوف بجاے مقطوع و منحور بجاے مجدوع درین وزن مے آرند
و مثالش شعر خود آوردہ **شعر** تیغ بکف از ناز بیا ؛ تا نشدہ عمرم سپرے ؛ و نوشتہ
کہ بر وزن مفتعلن مستفعل فع ست حالانکہ شعر مذکور برین وزن نیست و نہ وزن مذکور
موافق قاعدۂ عروض جائز ست چرا کہ کف در مستفعلن مجموعے امکان ندارد چہ معنے
کف اسقاط ساکن ہفتم سببے ست و اینجا از وتد مجموع اسقاط کردہ است و شعر
مذکور از بحر متقارب اثرم اثلم ابتر محذوف ست مصرع اول بر وزن فاع فعولن
فعلن فع و مصرع ثانے بر وزن فاع فعولن فاع فعل ست اینچنین ذہول از امثال

آن مغفور ستعبد ست و اوزان دیگر از ین بحر اگرچہ بعض مدوّنین رسائل ذکر کردہ اند امّا ادّعاے مستعمل بودن آنہا ثابت نیست اوزان مروجۂ بحر خفیف شعراے عجم این بحر را غیر از مسدّس نیاوردہ اند اگرچہ بعض ادعاے ندرت میکنند و این بحر مطوی نمے آید بہمان علت کہ در مجتث گفتہ شد اول خفیف مسدّس مخبون جامی گوید شعر سبزہ ہا نو دمیدہ یار نیامد ؛ تازہ شد باغ و آن نگار نیامد ؛ بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلاتن صدر و ابتدا سالم و باقی مخبون ست دوم مخبون مشعث مقصور حکیم سنائی در منقبت سیدا وصیاء و امیر اتقیاء و اولیاء علیہ الصلوٰۃ و السلام گفتہ شعر ہم نبیؑ را وصی وہم داماد ؛ چشم پیغمبر از جمالش شاد ؛ بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعول صدر و ابتدا سالم و حشو مخبون و عروض و ضرب مشعث مقصور باشد و اگر عروض مخبون مقصور و ضرب مشعث مقصور باشد ہم رواست چنانچہ خاقانی گفت شعر چون کنم چون بگلستان امید ؛ دیدہ ام را نصیبہ خار افتاد ؛ مصرع اول بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلات و مصرع ثانی بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعول فائدہ تشعیث در عروض و ضرب این بحر کثیر الوقوع ست سوم مخبون ابتر حکیم سنائی فرماید شعر گر ندارے کلام دستوری ؛ کہ برو نامت از سر دورے ؛ مصراع اول بروزن فعلاتن مفاعلن فعلن بسکون عین و مصراع ثانی بروزن فعلاتن مفاعلن فعلن صدر سالم و حشو و ابتدا مخبون و عروض و ضرب ابتر ست چہارم مخبون مشعث جامیؒ گوید شعر وقت گل شد ہواے گلشن دارم ؛ وقت جام مدام روشن دارم ؛ بروزن فاعلاتن مفاعلن مفعولن ۰ بحر قریب و جدید و مشاکل را در دیوان

ہیچ یکی از اساتذۂ عجم ندیدہ ایم و اختراع متاخرین ست وغرض اصلے ما در ینجا
تحریر اوزان مروجہ است ازین جہت اوزان این سہ بحور را نے نویسم
تتمہ در بیان فروع و اصول عشرہ کہ اجزاے بحور اند **فروع فعولن** کہ رکن
سالم متقارب ست ہشت اند فعول بضم لام مقبوض فعول بسکون لام مقصور
فعل بسکون لام محذوف فعلن بسکون عین اثلم فع بحذف و قطع ابتر
فاع اثرم فعولان مسبغ فعلان اثلم مسبغ **فروع فاعلن** کہ رکن
سالم متدارک ست ہشت اند فعلن بکسر عین مخبون فعلن بسکون عین مقطوع
و ہم مخبون مسکن مینوا اند شد کما فی المعیار فعل بفتح عین مخبون مقطوع فع احذ
فاعلان مذال فعلان بتحریک عین مخبون مذال فعلان بسکون عین مقطوع
مذال فاعلاتن مرفل۔
فروع مستفعلن کہ رکن سالم رجز ست ہفدہ اند مفاعلن مخبون مفتعلن
مطوی مفعولن مقطوع فعلن بسکون احذ فعولن مخلع فعلتن بفتح
عین و لام مخبون فاعلن مرفوع فاع احذ مقصور فع احذ محذوف
مستفعلان مذال مفاعلان مخبون مذال مفتعلان مطوی مذال
فاعلان مرفوع مذال فعلتان مخبون مذال مستفعلاتن مرفل
مفعولان اعرج کہ در رجز و بسیط آید مفعولان مطوی مسکن مذال
کہ در رجز و سریع و منسرح آید فروع مفاعیلن کہ رکن سالم ہزج ست شانزدہ اند
مفاعلن مقبوض مفاعیل بضم لام مکفوف مفعولن اخرم باول مصرع والا
اخنق مفعول بضم لام اخرب مفعول بسکون لام مخنق و مقصور فاعلن اشتر

مفعولن مخذوف مفاعیل بوقف لام مقصور فعول بضم لام اهتم فعل بفتح
عین مجبوب فاع ازل فع ابتر مفاعیلان مسبغ مفاعلان مقبوض
مذال مفعولان اخرم مسبغ خواه مخنق مسبغ فاعلات اشتر مذال۔

فروع فاعلاتن که رکن سالم رمل ست شانزده اند فعلاتن بکسر عین مخبون فاعلات
بضم تا مکفوف مفعولن مشعث فاعلات بسکون تا مقصور که منقول به فاعلان
هم میشود فعلن بکسر عین مخبون محذوف بعد نقل از فعلا فعلات بکسر عین وضم تا مشکول
فاعلن محذوف فعل بفتحتین مربوع فع مجحوف فاع مجحوف مسبغ فعلا بکسر عین
مخبون مقصور فعلن بسکون عین ابتر وبعضے مشعث محذوف گفته اند فاعلیان
مسبغ منقول از فاعلاتان مفعولان مشعث مسبغ فعلان بسکون عین ابتر مسبغ
فعلیان مخبون مسبغ۔

فروع متفاعلن که رکن سالم کامل ست پانزده اند مستفعلن مضمر مفتعلن
مخزول مفاعلن موقوص فعلاتن مقطوع مفعولن مضمر مقطوع فعلن
مکسور العین احذ بسبب حذف وتد فعلن بسکون عین مضمر احذ متفاعلان مذال
مستفعلان مضمر مذال مفتعلان مخزول مذال متفاعلاتن مرفل
مفتعلاتن مخزول مرفل مفاعلان موقوف مذال مستفعلاتن مضمر مرفل
مفاعلاتن موقوف مرفل۔

فروع مفاعلتن که رکن سالم وافر ست هشت اند مفاعیلن معصوب مفاعلن
معصوب مقبوض که آنرا معقول خوانند مفاعیل منقوص فعولن مقطوف مفتعلن
اعضب بضاد معجمه مفعولن اقصم فاعلن اجم مفعولن اعقص۔

فروع مفعولات چہار دہ اند مفاعیلُ[1] بضم لام مخبون مفاعیلْ[2] بوقف لام مخبون
موقوف فاعلاتُ[3] بضم تا مطوی فاعلاتْ[4] بوقف تا مطوی موقوف فعلاتُ[5] بفتح
عین وضم تا مخبول یعنی اجتماع خبن وطے فعلاتْ[6] بوقف تا مخبول موقوف مفعولانْ[7]
موقوف مفعولن[8] مکسوف فاعلن[9] مطوی مکسوف فعولن[10] مخبون مکسوف
فعلن[11] بسکون عین اصلم مفعولُ[12] بضم لام مرفوع فاع[13] مجدوع فع[14] منحور۔

فروع فاع لاتن منفصل کہ بہ بحر مضارع اختصاص دارد ہفت اند فاع لاتُ[1]
مکفوف فاع لات[2] بسکون تا مقصور فاع لن[3] محذوف فعلن[4] بسکون عین محذوف
مقصور چہ از حذف وقصر فاعل ماند فاع[5] لیان مسبغ فاع[6] مسلوخ فع[7] مطموس

فروع مس تفع لن منفصل چہار اند و بہ بحر خفیف ومجتث ومقتضب اختصاص
دارند مفاعلن[1] مخبون فعولن[2] مخبون مقصور مس تفع لُ[3] بضم لام مکفوف مفاع لُ[4]
بضم لام مشکول یعنی اجتماع خبن وکف۔

باب پنجم در بیان اوزان رباعی باید دانست کہ رباعی را دوبیتی
وترانہ ہم میگویند یعنی منسوب بسوے تر و مراد از ان موثر باشد چراکہ چیز تر بہ نسبت
خشک موثر تر مے باشد ورباعے را شعراے عجم اختراع نمودہ اند و میگویند
در سنہ قریب چہار صد از ہجرت نبوی رودکے کہ استاد کامل در فن شعر
بود یک مصراع از کودکے شنید کہ وقت بازیش در غزنین میخواند نہایت خوشش
آمد وسہ مصراع دیگر باو منضم نمودہ باز شعراے دیگر ہم طبع آزمائیہا کردند و خیلے مطبوع
طبائع ہر خاص وعام افتاد و بزبان عرب این وزن از فارسے منقول شدہ ہست
در اصل نبود و در رباعے جز بحر ہزج در دیگر بحور صورت نمی بندد و کسے نگفتہ و نا جائز

است و بجزوہ زحاف در وبکار نمیرود وارکان مستعملہ اش از دہ بیش نبود یک سالم
ودہ مزاحف مفاعیلن سالم مفاعلن مقبوض مفاعیل مکفوف مفعولن
اخرم مفعول اخرب فاعلن اشتر فعول اہتم فاع ازل فعل مجبوب فع
ابتر وصدر وابتدا اخرب می باشد یا اخرم وبس وعروض وضرب ازین چہار رکن
بیرون نمیباشد اول فعول (مفعول) اہتم دوم فاع (مفعولن) ازل سوم فعل مجبوب چہارم
فع ابتر واین ہر چہار رکن خصوصیت بعروض وضرب دارند فقط یعنی در حشو روا
نیست کہ بکار برند بخلاف رکنین صدر وابتدا کہ در حشو ہم بکار مے آیند اما در صدر
وابتدا ممکن نیست کہ سواے این دو رکن رکنے دیگر بیاید و اوزان رباعی
بست و چہار ضبط کردہ اند وازجملہ بست وچہار دوازدہ وزنست کہ صدر
وابتدا آن اخرب مے آید و دوازدہ دیگر را صدر وابتدا اخرم وتفصیل اوزانش
برین منوال ست اول مفعولن مفعولن مفعولن فاع دوم مفعولن مفعولن مفعولن
فع سوم مفعولن مفعولن مفاعیلن فاع چہارم مفعولن مفعول مفاعیل فاع پنجم
مفعولن فاعلن مفاعیلن فع ششم مفعولن فاعلن مفاعیلن فاع ہفتم مفعولن
مفعولن مفعول فعول ہشتم مفعولن مفعولن مفعول فعل نہم مفعولن مفعول
مفاعیل فعول دہم مفعولن مفعول مفاعیل فعل یازدہم مفعولن فاعلن مفاعیل
فعول دوازدہم مفعولن فاعلن مفاعیل فعل سیزدہم مفعول مفاعیلن
مفعول فعول چہاردہم مفعول مفاعیلن مفعول فعل پانزدہم مفعول مفاعیل
مفاعیل فعول شانزدہم مفعول مفاعیل مفاعیل فعل ہفدہم مفعول مفاعلن
مفاعیل فعول ہیجدہم مفعول مفاعلن مفاعیل فعل نوزدہم مفعول مفاعیلن

مفعولن فاع بستم[20] مفعول مفاعیلن مفعولن فع بست و یکم[21] مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع بست و دوم[22] مفعول مفاعیل مفاعیلن فع بست و سوم[23] مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع بست و چهارم[24] مفعول مفاعلن مفاعیلن فع - بایدد انست که در مصراع سوم رباعی قافیه ضرور نیست اگر خواهند بیارند و اگر خواهند نیارند تمثیلاً هر دو نوشته مے شوند

افتادمرا با دلِ مکّارِ تو کار
مفعول مفاعیل مفاعیل فعول

افگند درین دلم دو گلنارِ تو نار
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول

من ماندہ خجل بہ پیشِ گلزارِ تو زار
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول

با اینہمہ درد و چشم خونخوارِ تو خوار
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول

رباعی دیگر

ہر چہار مصراع این رباعی قافیہ دارند مثال دیگر کہ مصراع ثالثش قافیہ ندارد -

شیطان بچہ خبیث دی بر سرِ راہ
مفعول مفاعلن مفاعیل فعول

پرسید زمن وزن رباعی ناگاہ
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع

در ہیئت او دیدم و گفتم فی الحال
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع

لاحول و لا قوۃ الا باللہ
مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع

بدانکہ قافیہ در عرف شعرائے عجم عبارت ست ازانچہ تکرارش در اواخر جمیع ابیات واجب باشد یا مستحسن بشرط آنکہ مستقل نباشد در تلفظ بلکہ جزو کلمہ باشد یا بمنزلہ جزو و بعض تمام این کلمہ را کہ مشتمل بر قافیہ است قافیہ میگویند و بعض محض حرف روے را قافیہ میدانند و ردیف کلمہ را گویند یا بیشتر کہ بر سبیل استقلال در آخر ہمہ ابیات بعینہ

مکرر شود و شعرے را کہ ردیف داشتہ باشد مردف خوانند و این خاصۂ شعرای عجم ست فقط

تمام شد

اعلان۔

برائے جمیع اہل مطابع وغیرہ اجازت دادہ میشود کہ کتاب ہذا مسمّی بہ زبدۃ العروض را برائے خود ہر کس ہر قدر ہر جا کہ خواہد چاپ نماید لاکن تصحیحش مقدم داند

راقم

سیّد بنیاد حسین عفی عنہ بقلم خود